

## درآمد

### بازگشت به بنیاد متافیزیک

دکارت به پیکو، که اصول فلسفه<sup>۱</sup> را به فرانسوی ترجمه کرده است، می‌نویسد: «بدین سان کل فلسفه به مانند درختی است که ریشه آن متافیزیک، ساقه آن فیزیک و شاخه‌هایی که از ساقه درمی‌آیند چون دیگر علومند.»<sup>۲</sup>

بر این انگاره<sup>۳</sup> درنگ می‌کنیم و می‌پرسیم: ریشه درخت فلسفه موقف<sup>۴</sup> خود را در کدامین خاک می‌یابد؟ ریشه‌ها و، در نتیجه، کل درخت مایه‌های مغذی و نیروی خود را از کدامین زمین برمی‌گیرند؟ کدامین بنیان<sup>۵</sup> نهان در زمین و خاک زمام باروری و نگهداری بُنان درخت را به کف دارد؟ کجاست آن‌جا که ذات<sup>۶</sup> متافیزیک می‌آرد و به جنبش اندر می‌آید؟ اگر بنیاد متافیزیک را فرادید داشته باشیم، متافیزیک چیست؟ اساساً متافیزیک از بن و بنیاد چیست؟

متافیزیک به هستی بماهو هستی می‌اندیشد. اساساً هر جا که پرسیده

---

1. *Principia Philosophiae*

۲. این عبارت را هایدگر به فرانسه نقل می‌کند:

Ainsi toute la Philosophie est comme un arbre, dont les racines sont la Métaphysique, le tronc est la Physique, et les branches qui sortent de ce tronc sont toutes les autres sciences ... (OPP. ed. Ad. et Ta. IX, 14).

3. Bild

4. Halt

5. Element

6. Wesen

می شود هستند<sup>۱</sup> چیست، آنچه منظر نظر است هستی بماهو هستی است. باز نمود متافیزیکی<sup>۲</sup> به شکرانه نور<sup>۳</sup> هستی است که از این منظر برخوردار است. آن نور، یعنی آنچه چنین تفکری چونان نور تجربه اش می کند، دیگر در حیطه دید تفکر متافیزیکی نمی گنجد، زیرا متافیزیک همواره موجودات را تنها از آن رو که موجوداتند باز می نماید.<sup>۴</sup> از این نظرگاه البته تفکر متافیزیکی از سرچشمه موجود و از منشأ نور می پرسد. اما این نور از آن رو که هر نظرگاهی بر موجودات را شفافیت و روشنی می بخشد، خود نیز به قدر کفایت روشن به حساب می آید.

موجود [هستنده] به هر معنایی که تفسیر شود خواه همچون روح<sup>۵</sup> به اعتبار مذهب اصالت روح،<sup>۶</sup> خواه همچون ماده<sup>۷</sup> و نیرو<sup>۸</sup> به اعتبار مذهب اصالت ماده،<sup>۹</sup> خواه همچون سیورورت<sup>۱۰</sup> و حیات،<sup>۱۱</sup> خواه همچون باز نمود،<sup>۱۲</sup> اراده، جوهر، سوژه یا انرژی، خواه همچون بازگشت جاودان همان<sup>۱۳</sup> - در هر بار و در هر حال موجود بماهو موجود است که در پرتو نور هستی به منصبه ظهور می رسد. در گونه ای نامستوری<sup>۱۴</sup> (*Ἀληθεία*) است که به هستی توان رسید؛ اما این که آیا هستی با خود چنین نامستوری ای را فرامی آورد، این که این فرآوردن نامستوری خود چگونه است، این که هستی خود را چنان چون نامستوری در متافیزیک و همچون متافیزیک فرامی آورد، امری است که در

1. das Seiende

2. metaphysische Vorstellen

۳. Licht. در چاپ پنجم (۱۹۴۹) Lichtung (روشنگاه).

۴. یعنی متافیزیک به وجود موجود یا هستی هستند نمی اندیشد، بلکه موجود را صرفاً به لحاظ موجودیتش مطرح می کند. - م.

5. Geist

6. Spiritualismus

7. Stoff

8. Kraft

9. Materialismus

10. Werden

11. Leben

12. Vorstellung

13. ewige Wiederkehr des Gleichen

۱۴. Unverbogenheit: معادلی است که هایدگر برای واژه یونانی *ἰσότης* به کار می برد. - م.

حجاب مانده است. هرگز در هستی از منظر ذاتِ پرده‌براندازش،<sup>۱</sup> یعنی از حیث حقیقتش، تفکر نکرده‌اند. در عین حال، آن‌گاه که متافیزیک به پرسش در باب موجودات (هستندگان) از آن رو که موجوداتند پاسخ می‌دهد، [هر آنچه می‌گوید] از سرچشمهٔ آن گشودگی<sup>۲</sup> هستی است که آن را به غفلت سپرده‌ایم. هم از این رو، شاید که حقیقت هستی را همان بنیادی بنامیم که متافیزیک همچون ریشهٔ درخت فلسفه در آن ایمن می‌ماند و از آن قوت می‌گیرد.

متافیزیک از آن رو که از موجود بماهو موجود پرسش می‌کند، در [قلمرو] موجودات [پای در گل] می‌ماند و از رویکرد به هستی بماهو هستی وامی‌ماند. متافیزیک چونان ریشهٔ درخت هر آنچه را مایهٔ بالش است و توانش به ساقه و شاخه‌ها گسیل می‌دارد. ریشه در خاک و زمین رشته رشته می‌گردد تا مگر درخت برون از خاک بالیدن گیرد، از ریشه همی دور گردد و بدین سان آن را پس پشت وانهد. درخت فلسفه از خاک ریشه<sup>۳</sup> متافیزیک فرامی‌بالد. زمین و خاک البته بنیانی است که وجود درخت بدان بسته است، اما بالش<sup>۴</sup> درخت هرگز نتواند این خاک را بدان‌سان دربرگیرد که خاک همچون پاره‌ای پنهان در درخت مانده، بل ریشه‌ها خود را در خاک تا نازک‌ترین رشته‌ها شرحه شرحه می‌کنند تا سرانجام خود را در خاک گم و ناپدید سازند. زمین از برای درخت است که زمین است، و در آن است که ریشه‌ها از برای درخت خود را به دست نسیان می‌سپرند. با این همه، ریشه حتی گاهی که خود را به شیوهٔ خود به بنیانِ خاک می‌سپرد، باز هم از آن

۱. in seinem entbergenden Wesen: از معانی bergen پنهان کردن است. واژهٔ پرده‌برانداز را بر سبیل ذوق‌آزمایی به کار نبرده‌ایم. تا آن‌جا که من می‌دانم، هایدگر هر جا از پیشوند ent استفاده می‌کند، بر آن است تا فحوای برکنندن، جداسازی و براندازی حجاب را افاده کند. - م.

2. Offenbarkeit

3. Wurzelboden

۴. بالش همانند بالندگی و بالیشن (پهلوی) به معنای رشد و نمو است (ر.ک. بهرام فره‌وشی، فرهنگ پهلوی). - م.